

نظریه اخلاق مبتنی بر نیازها

محمد رضا حاتمی^۱ / محمدعلی شمالی^۲

چکیده

اینکه نیازهای آدمی خاستگاه احکام اخلاقی اند، حاصل نظریه‌ایی است که در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی، دو هدف را دنبال می‌کند: اول این که، نظریه اخلاق مبتنی بر نیازها را بازشناسی و توصیف نماید. هدف دوم، ارزیابی نظریه است. برای رسیدن به این هدف‌ها، بیان و توضیح پیشینه بحث و برخی مباحث دیگر ضروری است. در این راستا، به سیر اندیشه‌های متهمی به این نظریه، تعریف و انواع نیاز و بررسی نظریات پیرامون اخلاق مبتنی بر نیازها پرداخته شده است و سرانجام، انتقادهای وارد بر این نظریه مورد باز کاوی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: نیاز، انواع نیاز، نظریه‌های روان‌شناختی، اخلاق مبتنی بر نیازها.

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه و دانشجوی دوره دکتری اخلاق اسلامی. دریافت: ۸۸/۸/۳ - پذیرش: ۸۸/۹/۲۸

۲. دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)

مقدمه

درباره اینکه اخلاق بر چه امر یا اموری مبتنی است؟ نظریه‌های متفاوتی همچون نظریه مبتنی بر قانون طبیعی، نظریه مبتنی بر سرشت انسانی، نظریه مبتنی بر قرارداد میان اشخاص و نظریه مبتنی بر نیازها ارائه شده است.^۱ نظریه قانون طبیعی معتقد است: «الگویی از رفتار عمومی یا نظامی از آنچه باید انجام شود یا نشود، وجود دارد که از خود طبیعت نشئت می‌گیرد. قانون طبیعی، موافق با سرشتی است که خدا در همه انسان‌ها آفریده و از این روی، احکام آن استثنابردار نیست.» گفته می‌شود اصول اولیه و عام قوانین طبیعی بدیهی‌اند؛ مانند: خوب باید انجام شود و بد باید ترک گردد. در مراتب بعدی نیز طبیعت روشن می‌سازد که انسان باید چه کند.

نظریه مبتنی بر سرشت انسان بر این باور است که انسان‌ها دارای سرشتی هستند که مبنای اخلاق را فراهم می‌سازد.

ایده قرارداد گرایی بر این امر استوار است که اخلاق هنگامی پدید می‌آید که افراد مجبور شوند قواعد ضروری زندگی اجتماعی را بپذیرند. بدین معنا که مردم ناچار هستند قواعدی وضع کنند که بر روابطشان حاکم باشد و توافق بر این قواعد است که زندگی اجتماعی را ممکن می‌سازد. نظریه مبتنی بر نیازها نیز معتقد است مردم نیازهای اساسی خاصی دارند و این نیازها هستند که رفتار را مشخص ساخته، و آن را توجیه و بیان می‌کنند.

و بالاخره نظریه مبتنی بر نیازها، معتقد است که انسان نیازها و خواسته‌هایی دارد که به صورت انگیزه‌هایی برای انواع خاص رفتار در می‌آیند و با به کار گرفتن آگاهی و شعور، در ما بایدهایی به وجود می‌آورند. در نتیجه، هر باید، معلول اقتضای نیازهای طبیعی و تکوینی انسان است.

اما به دلیل نقش و اهمیت نیازهای متنوع انسان در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی و

ضرورت دستیابی به مبانی بنیادین اخلاق، این مقاله، تنها چهارمین نظریه یعنی نظریه مبتنی بر نیازها را بررسی می‌کند. برای توضیح این نظریه چاره‌ای جز بیان تاریخچه، تعریف نیاز و انواع آن نمی‌باشد و در عین حال سعی می‌شود به جایگاه و اهمیت نیازها به ویژه در روانشناسی پرداخته شود. در این مقاله، همچنین نقاط ضعف نظریه نیازها بازشناخته و چگونگی شکل‌گیری این نظریه توضیح داده می‌شود. اهمیت و ضرورت نیازها از یک سوء دستیابی به مبانی بنیادین اخلاقی از سوی دیگر، و نبودن نوشتاری در خصوص موضوع این مقاله، نکاتی هستند که تحقیق و پژوهش در باره نظریه اخلاق مبتنی بر نیازها را توجیه و لازم می‌گرداند. در این نوشتار مساله اصلی این است که نظریه اخلاق مبتنی بر نیازها چگونه شکل گرفته و چه ساختاری دارد؟ سؤال‌های دیگری هم که مطرح است عبارتند از: نیاز چیست؟ انواع آن کدام است؟ نقاط ضعف نظریه اخلاق مبتنی بر نیازها چه هستند؟

بدین ترتیب برای پاسخ به سؤال‌های فوق نوشتار حاضر دو هدف را دنبال می‌کند. هدف اول این است که فرایند شکل‌گیری نظریه را توضیح دهد. و هدف دوم این است که نظریه را مورد ارزیابی قرار داده و نقاط ضعف آنرا مشخص سازد.

تاریخچه

آدمیان همواره به غذا، گرما، سرپناه و روابط جنسی نیاز داشته‌اند، و چیزهایی که این نیازهای اساسی را ارضا می‌کنند، پیوسته با اهمیت بوده‌اند. به تدریج این مسائل ارزشمند تصور شدند و با این کار، مفهوم‌سازی آغاز شد و مفهوم «خوبی» یا «خیر» به وجود آمد.^۲ اما همواره دغدغه بسیاری از اندیشمندان علوم انسانی این بوده است که چرا افراد، رفتاری را بر رفتاری دیگر ترجیح می‌دهند؟ زندگی

خود را برای نجات فرد دیگری به خطر می‌اندازند؟ برای دستیابی به هدفی خاص، ساعت‌های طولانی کار می‌کنند؟ اصولاً چه چیزی فرد را برمی‌انگیزد و چه چیزهایی باعث نیرو بخشیدن و جهت‌دار شدن رفتارهای انسانی می‌شود؟ با توجه به نوع نگرش و شناخت انسان، پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش‌ها داده شده است؛ از این‌روی، به طور گذرا به نظریه‌های زمینه‌ساز نظریه مبتنی بر نیازها اشاره می‌کنیم، و در ادامه، نظریه مبتنی بر نیازها را با تفصیل بیشتر توضیح می‌دهیم.

نظریه روان سه‌بعدی

در یک سیر تاریخی، ابتدا به نظریه افلاطون می‌پردازیم؛ وی دلیل ترجیح یک رفتار را ناشی از روان سه‌جزئی می‌دانست که به صورت سلسله مراتبی ترتیب یافته است. در ابتدایی‌ترین سطح، روح اشتهاپی قرار دارد؛ کشش‌های بدنی مانند گرسنگی، تشنگی و غریزه جنسی به این بخش مربوط می‌گردند. در سطح دوم، جنبه رقابتی قرار دارد که به معیارهای اجتماعی مانند احساس افتخار یا شرم کمک می‌کند. در بالاترین سطح، جنبه محاسباتی است؛ انگیزه‌های شناختی مانند تصمیم‌گیری، تعقل و محاسبه، از این بخش روان شکل می‌گیرند.^۳

نظریه اراده

سال‌ها بعد از افلاطون و پس از قرون وسطا، دکارت مسئله «اراده» را مطرح کرد. دکارت، روان را متشکل از سه بخش مجزای تفکر، احساس و اراده می‌دانست. بر اساس دیدگاه او، عالی‌ترین نیروی انتخاب‌گر، اراده است که ریشه بسیاری از رفتارهای انسان را باید در آن جست‌وجو کرد. به رغم رونق این دیدگاه در آن زمان، اندیشمندان نتوانستند ماهیت اراده و قواعد شکل‌بندی آن را به دست

آورند. از طرفی، کسانی که درگیر علم جدید روان‌شناسی بودند، خود را در جست‌وجوی اصل دیگری یافتند و آن «نظریه غریزه» بود.^۴

نظریه غریزه

از قرن هفدهم، بعضی از فیلسوفان به تدریج دیدگاه ماشین‌گرا را درباره رفتار مطرح کردند. بر اساس این دیدگاه، اعمال بشر از نیروهای درونی و بیرونی ناشی می‌شود و انسان تسلطی بر آن ندارد. صورت افراطی این دیدگاه، نظریه غریزه است؛ بدین معنا که یک نیروی زیستی فطری است که جاندار را از پیش آماده می‌سازد تا در شرایط مناسب، به شیوه‌ای خاص عمل کند. بنابراین، به جای اینکه انسان اعمالش را انتخاب کند، وی تحت سیطره نیروهای فطری‌ای است که رفتارش را تعیین می‌کنند.^۵ از این‌روی، داروین با طرح نظریه تکاملی خود این ایده را مطرح کرد که رفتارهای انسان نیز مانند حیوانات بر پایه غریزه شکل می‌گیرد. به عقیده او، انسان به سبب غریزه جمع‌گرایی، مجبور به زندگی گروهی است و یا به علت غریزه پرخاشگری، مجبور به جنگیدن است.^۶ این نظریه، طرفداران بسیاری مانند ویلیام جیمز، فروید و مک دوگال داشت. افراط در غریزه‌گرایی و پاسخ‌گو نبودن این نظریه به پرسش‌های اساسی، باعث شد نظریه غریزه جای خود را به «نظریه سایق» بدهد.

نظریه سایق (کشاننده)

اصطلاح سایق^۷ را نخستین بار «وودورث»^۸ برای بیان منبع ذخیره انرژی که ارگانیزم را وادار به رفتارهای معینی می‌کند، به کار برد. دانشمندان دیگر، این تعریف را با تغییراتی برای اشاره به گروهی از عوامل انرژی‌زای خاص مانند گرسنگی، تشنگی و... به کار بردند. «کنون»^۹ سبب پیشرفت عمده‌ای در نظریه سایق شد. وی مفهوم «تبادل حیاتی»^{۱۰} را معرفی کرد؛ بدین معنا که هرگاه شرایط

داخلی از حالت طبیعی خارج شود، ارگانیزم به وسیلهٔ سایق‌ها و محرک‌های درونی انگیزخته می‌شود تا این بی‌تعادلی را کاهش دهد و به حال طبیعی بازگردد.^{۱۱}

رکن اصلی نظریهٔ سایق، نیازهای بدن است، ولی باید توجه داشت که نیاز و سایق، دارای یک مفهوم نیستند، بلکه نیاز مولد سایق است. سایق، آن نیرو یا برانگیختگی است که وجود نیازی را اعلام می‌دارد یا به نمایش در می‌آورد.^{۱۲} دانشمندان با پذیرش نظریهٔ سایق و تلاش در جهت بسط و گسترش آن، بعدها دریافتند که نیازهای بدنی نمی‌توانند انگیزهٔ همه رفتارهای انسان باشند؛ زیرا گاهی نیاز بدنی در انسان وجود دارد، ولی شخص دست به رفتار نمی‌زند. برای مثال، شخص مدتی است غذا نخورده است، پس نیاز بدنی در او وجود دارد، ولی او همچنان اشتها ندارد و دست به غذا نمی‌زند. از این‌روی، نیازهای بدنی نمی‌توانند مبین همهٔ رفتارها باشند. بدین ترتیب، بر خلاف نظریهٔ سایق که رفتار را بیشتر آنچه در گذشته روی داده است، می‌داند، نظریه‌هایی پدید آمدند که معتقدند رفتارهای انسان‌ها بر اساس عقاید و توقعاتی که افراد دربارهٔ رویدادهای آینده دارند، تعیین می‌شوند. بر همین اساس، نظریه‌های جدیدی مطرح شد و اندیشمندانی به بررسی انگیزه‌ها و طبقه‌بندی آنها پرداختند و در کنار نیازهای بدنی، به نیازهای روانی و اجتماعی نیز توجه کردند.

تعریف نیاز

دربارهٔ واژهٔ «نیاز»^{۱۳} که در پاره‌ای از نوشته‌ها آن را با انگیزه^{۱۴} خواست^{۱۵} و تمایل^{۱۶} مترادف دانسته‌اند، نظریه‌پردازان بسیاری در تمام رشته‌ها، نظریه‌هایی ارائه کرده‌اند. به عبارتی، نیاز یک مفهوم عمومی است که در رشته‌های مختلف

علمی، تعریف‌های متفاوتی دارد. جامعه‌شناسان، «نیاز» را از نظر ارتباط فرد با جامعه و محیط اطرافش مطالعه می‌کنند. در این نوع نگرش، نیازها در سطح فرد و شرایط و موقعیت او مطرح نیست، بلکه نیازهای گروهی، جمعی و اجتماعی مورد توجه هستند. جنبه اجتماعی نیاز، به ارائه خدمات، بهینه‌سازی ارتباطات اجتماعی و تشکیل نهادهای فرهنگی- اجتماعی کمک شایانی می‌کند و باعث ارتقای سطح آموزش در جامعه می‌شود. در فرهنگ‌های اقتصادی، «نیاز» را معادل خواست، تمایل، احتیاج، تقاضا و مصرف بیان کرده‌اند و عموماً نیاز، عاملی برای استفاده بیشتر از کالا در جامعه است (نیاز اطلاعاتی). معانی موجود در منابع مرجع روان‌شناسی، نیاز را به مفاهیمی چون خواسته، آرزو و آرمان، توقعات، میل و انتظارات اطلاق کرده‌اند. نیاز به منزله عیب و نقص نیز تعریف شده است. همچنین حالتی که در کلیه مراحل یادگیری وجود دارد. هنری الکساندر موری^{۱۷} در تعریف نیاز می‌گوید: «نیروی که از ذهنیات و ادراک آدمی سرچشمه می‌گیرد و اندیشه و عمل را چنان تنظیم می‌کند که فرد به انجام رفتاری می‌پردازد تا وضع نامطلوب را در جهتی معین تغییر دهد و حالت نارضایتی را به ارضای نیاز تبدیل کند».^{۱۸}

با توجه به تعریف‌های ارائه شده، نیاز عبارت است از حالت محرومیت یا کمبود هر حالتی که برای استمرار و ادامه حیات یک موجود زنده ضرورت دارد.^{۱۹}

انواع نیاز

یکی از ویژگی‌های انسان، تمایلات یا گرایش‌های متنوع است که منشأ نیازهای متفاوت اوست. فهرست نیازها، به دیدگاه انسان‌شناختی نظریه‌پردازان بستگی دارد؛ کسانی که طبیعت انسان را مادی می‌دانند و به همه ابعاد انسان توجه دارند،

افزون بر نیازهای مادی، به نیازهای عالی تر معنوی نیز تأکید دارند. برای نیازها تقسیم‌بندی‌های متفاوتی وجود دارد که تنها به دو نمونه اشاره می‌شود:

الف) نیازهای جسمانی (فیزیولوژیکی) و نیازهای روانی

نیازهای فیزیولوژیکی نیازهایی هستند که بدن برای بقای خود به آنها احتیاج دارد؛ مانند: نیاز گرسنگی، تشنگی و ارضای کشش جنسی. این نیازها، از نظر قوت در درجه بالایی قرار دارند. تا زمانی که این نیازها ارضا نشود، نیازهای دیگر در فرد فرصت بروز پیدا نمی‌کنند. بنابراین، تا زمانی که فرد از نظر نیازهای مادی ارضا نشده باشد، به دنبال ارضای نیازهای روانی و اجتماعی مانند علم‌جویی یا شهرت‌طلبی بر نمی‌آید.

نیازهای روانی از کمبود در جسم انسان پدید نمی‌آید، بلکه کمبودهای روان انسان ریشه این نیازها است؛ مانند خودمختاری، احساس تعلق، شایستگی، عزت نفس، نیاز به امنیت، نیاز به ادراک خود و جهان، نیاز به نیایش و نیاز به خودشکوفایی. هر انسانی نیاز دارد استقلال داشته باشد و با اختیار خود عمل کند؛ هر فرد نیاز دارد در زندگی کسی را دوست داشته باشد و شخصی نسبت به او احساس تعلق کند؛ انسان نیاز دارد شایستگی و کارآمدی خود را نشان دهد. برای خانواده، گروه و جامعه مفید باشد؛ انسان حس کنجکاوی دارد و نیاز دارد جهان اطراف خویش و همچنین توانایی‌های خود را بشناسد و استعدادهای خود را شکوفا سازد. نیازهای روانی، جنبه اکتسابی ندارند و جزو فطرت و ذات انسان محسوب می‌شوند.

ب) نیازهای مقطعی و نیازهای اساسی

برخی از چیزهایی که نیاز داریم، تنها به دلیل نیاز چیزهای دیگری است که می‌خواهیم، ترجیح می‌دهیم و یا ارزشمند می‌شماریم. برای مثال، اگر بخواهم به دوستی نامه بنویسیم، شاید نیازمند قلم و کاغذ باشیم. چنین نیازهایی را نیازهای مقطعی می‌نامیم. به عبارت دیگر، وقتی ادعا می‌کنیم فردی نیازمند چیزی است، می‌توان پرسید که دلیل این نیاز چیست. وقتی فردی چیزی را به این دلیل که زمینه تحقق نیاز دیگری است، نیاز دارد، چنین نیازی «مقطعی» است.

اما برخی نیازها بنیادی‌ترند؛ نیازهایی که بین انسان‌ها مشترک و در شرایط عادی برای خیر و سعادت هر فردی ضروری‌اند. چنین نیازهایی «نیازهای اساسی» یا «نیازهای مسیر زندگی» نامیده می‌شوند. این نیازها بر این فرض استوارند که هر فردی برای کسب و یا حفظ آن، دلیلی دارد که مستقل از امیال ترجیحی یا ارزش‌های اوست. فرد باید برای پرهیز از آسیب، نیازهای اساسی خود را برآورده کند. محرومیت از یک نیاز اساسی، به معنای آسیب دیدن یا در معرض خطر آسیب غیرقابل چشم‌پوشی قرار گرفتن بر مبنای قوانین طبیعت، حقایق زیست محیطی، یا حقایق ساختمان جسمی انسان است. بنابراین، اگر نیازهای اساسی چیزهایی باشند که برای پرهیز از زندگی پژمرده یا توأم با مشکل نیاز داریم، بین ارضای نیازهای اساسی و اقدام عاقلانه رابطه‌ای وجود دارد. نیازهای اساسی، برای زندگی عادی ضروری‌اند. نیازهای اساسی چیزهایی هستند که با توجه به قوانین طبیعت، حقایق زیست محیطی، حقایق ساختمان انسان، در مقطعی از زندگی، برای زندگی عاقلانه و مستقل یک فرد ضروری‌اند.

نظریه‌ها

از مشهورترین نظریه‌ها درباره نیازها، می‌توان به نظریه‌های زیر اشاره کرد:

الف) نظریه سلسله مراتب نیازهای «ابراهام مزلو»^{۲۰}

مزلو نیازهای انسان را در پنج دسته طبقه‌بندی کرده است: ۱. نیازهای فیزیولوژیک؛ ۲. نیازهای ایمنی؛ ۳. نیازهای عشق و تعلق؛ ۴. نیاز به احترام؛ ۵. نیاز به خودشکوفایی. ایده محوری این نظریه آن است که نیازهای انسانی، از لحاظ رشد و تسلط بر رفتار، سلسله مراتب مترتب بر هم دارند؛ یعنی هرچه نیاز در مرتبه پایین‌تر قرار داشته باشد، در فرایند رشد زودتر آشکار می‌شود. نکته دیگر اینکه، نیازهای پایین‌تر، قوی‌ترین انگیزه‌های حاکم هستند؛ در حالی که نیاز به خودشکوفایی، ضعیف‌ترین انگیزه‌هاست.

ب) نظریه ERG «کلیتون آلدرفر»^{۲۱}

آلدرفر، در مقابل نیازهای مزلو، نیازهای سه‌گانه نظریه خود را بدین صورت پیشنهاد کرد: ۱. نیازهای حیاتی؛^{۲۲} ۲. نیازهای همبستگی؛^{۲۳} ۳. نیازهای رشد؛^{۲۴} از حرف اول هر یک از این مجموعه نیازها، نام نظریه ERG حاصل شده است. بر اساس نظریه آلدرفر - بر خلاف نظریه مزلو - ممکن است چند نیاز به طور هم‌زمان موجب انگیزش شوند.

ج) نظریه نیازهای آشکار «هنری موری»^{۲۵}

موری، فهرست جامعی از نیازهای انسان تهیه کرد. او این کار را با تمایز بین دو مجموعه از این نیازها آغاز کرد؛ نیازهای اولیه که جنبه فیزیولوژیک دارند و نیازهای ثانویه که جنبه روان‌شناختی دارند. نیازهای اولیه مانند نیاز به هوا، غذا، امور جنسی، آب و... اهمیت زیادی دارند، اما آنچه بیشتر توجه موری را به خود جلب کرد، نیازهای ثانویه بود. پژوهش موری او را واداشت تا فهرستی از بیست نیاز تنظیم کند. نیازهای انسان از نظر موری عبارت‌اند از: ۱. خواری طلبی؛ ۲. پیشرفت؛ ۳. پیوند جویی؛ ۴. پرخاشگری؛ ۵. خود مختاری؛ ۶. مقابله؛ ۷. خویشتن‌یابی؛ ۸. دنباله‌روی؛ ۹. سلطه‌گری؛ ۱۰. نمایش؛ ۱۱. آسیب‌گریزی؛ ۱۲.

تحقیق‌گریزی؛ ۱۳. مهرورزی؛ ۱۴. نظم؛ ۱۵. بازی؛ ۱۶. طرد؛ ۱۷. شناخت حسی؛ ۱۸. میل جنسی؛ ۱۹. مهرطلبی؛ ۲۰. فهم. فهرست او از نیازهای انسان، مهم‌ترین خدمت وی به روان‌شناسی به شمار می‌آید.^{۲۶} موری بر این باور بود که نیازها، اکتسابی و آموختنی هستند؛ برخلاف مزلو که معتقد بود همه انسان‌ها با نیازهای شبه‌گریزی به دنیا می‌آیند و همین نیازها، انسان را به تبدیل شدن به آنچه در توان اوست، فرا می‌خوانند. یعنی نیازها، فطری و ژنتیکی هستند.

د) نظریه اریک فروم^{۲۷}

اریک فروم، مؤثرترین عامل در شخصیت انسان را نیازهای روانی می‌داند. به باور فروم، نیازهای جسمانی، بین انسان و حیوانات مشترک‌اند؛ در حالی که حیوانات نیازهای روانی ندارند و این نیازها ویژه انسان‌اند. او پنج نیاز را به عنوان نیازهای روانی نام می‌برد. ۱. وابستگی؛ ۲. استعلاء؛ ۳. ریشه داشتن؛ ۴. حس هویت؛ ۵. موازین جهت‌گیری.^{۲۸}

ه) نظریه شهید مطهری

شهید مطهری از جمله دانشمندان مسلمانی است که نیازهای انسان را به انواع گوناگون دسته‌بندی کرده است که به یکی از آنها اشاره می‌کنیم. وی نیازهای انسان را به اولیه و ثانویه تقسیم می‌کنند؛ نیازهای اولیه را نیازهایی می‌داند که از عمق ساختمان جسمی و روحی انسان و از طبیعت زندگی اجتماعی او سرچشمه می‌گیرد. تا زمانی که انسان، انسان است و زندگی وی زندگی اجتماعی است، آن نوع نیازها هست. این نیازها یا جسمی‌اند یا روحی و یا اجتماعی. نیازهای جسمی مانند نیاز به خوراک، پوشاک، مسکن و همسر؛ نیازهای روحی مانند علم، زیبایی، نیکی، پرستش، احترام و تربیت و نیازهای اجتماعی از قبیل معاشرت، مبادله، تعادل، عدالت، آزادی و مساوات.

به اعتقاد استاد مطهری، نیازهای ثانویه نیازهایی اند که از نیازهای اولیه ناشی می‌شوند. نیاز به انواع وسایل زندگی که در هر عصر و زمانی فرق می‌کند، از این نوع است. نیازهای اولیه، محرک بشر به سوی کمال است؛ اما نیازهای ثانویه ناشی از تکامل زندگی است و در عین حال، محرک به سوی کمال بالاتر است. نیازهای اولیه همیشه وجود دارد و هیچ‌گاه کهنه نمی‌شوند و از بین نمی‌روند؛ اما نیازهای ثانویه ممکن است تغییر کنند، کهنه شوند و یا از بین بروند؛ اما بعضی از آنها همیشه زنده و جدید هستند؛ مانند نیاز به قانون که ناشی از نیاز به زندگی اجتماعی است.^{۲۹}

توضیح نظریه اخلاق مبتنی بر نیازها

نوع نگرش به انسان، خمیرمایه شکل‌گیری یک نظریه و قانون است. از این‌روی، خاستگاه قواعد اخلاقی نیز نوعی انسان‌شناسی است. واژه «انسان»، دست‌کم سه تصویر یا مفهوم را به ذهن متبادر می‌سازد: الف) مفهوم کلامی معنای دینی آدم و حوا توأم با مفهوم آفرینش، بهشت و دوزخ؛ ب) مفهوم فلسفی که در آن انسان به مثابه موجود عاقل {حیوان ناطق} خود را در طبیعت در می‌یابد؛ ج) مفهوم علمی که برخی از رشته‌های نوین علمی مانند روان‌شناسی به آن پرداخته‌اند. در این رویکرد، باید انسان را بخشی از طبیعت یا جزئی از هستی عام طبیعی تلقی کرد. اکنون می‌توانیم درباره انسان به منزله موجودی (طبیعی) - موجودی که طبیعتاً دارای اهداف، تمایلات، نیازها و خواسته‌هایی است - مطالعه کنیم. بنابراین، روان‌شناسی نوین، برداشتی جدید از آدمی پیدا کرد که «فیلیپ ریف»^{۳۰} آن را انسان روان‌شناسی^{۳۱} نامید. این انسان جدید، افزون بر حوزه روان‌شناسی، در حوزه‌های دیگر علوم نیز برای خود اقتدار کسب کرده است. آنچه جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و عالمان علم و وظایف الاعضای جدید می‌گویند، پایه اصلی علم

اخلاق است؛ زیرا این گروه‌ها درباره همان ظواهر و پدیدارهای قابل مطالعه پژوهش می‌کنند.

نظریه این‌گونه دنبال می‌شود که: انسان از این دیدگاه، انباشته از نیازهایی است که افزون بر اینکه موجودیت زندگی و بقایش مشروط به وجود آنهاست، همین تمایلات و نیازها عامل اصلی تعیین رفتار او هستند و «ترضیه نفس»، هدف نهایی هرگونه فعالیت است. آنچه انسان را به تلاش و تکاپو وا می‌دارد و برای رفتار انرژی تولید می‌کند، همین نیازهاست. نیازها به صورت انگیزه‌هایی برای انواع خاص رفتار در می‌آیند و رفتارها، به منزله بازتابی از نیازها محسوب می‌شوند. اینکه انسان باید چه رفتاری را ابتدا انجام دهد و چه کاری را به بعد موکول کند، به ماهیت و نوع نیاز بستگی دارد؛ شدیدترین نیاز، فوری‌ترین توجه را دریافت می‌کند.

انسان، نیازها و خواسته‌هایی دارد؛ این نیازها، «بایدآفرین» می‌باشند؛ یعنی نیازهای طبیعی اندام‌ها و قوا، با به کار گرفتن آگاهی و شعور، در ما بایدهایی به وجود می‌آورند تا به کمک آنها، نیازهای خود را برطرف سازند. در نتیجه، هر باید، معلول اقتضای قوای فعال طبیعی و تکوینی انسان است. رابطه‌ای که میان غذا و سیری هست، رابطه‌ای جبری و ضروری است؛ یعنی غذا خوردن، خودبه‌خود و به حکم قانون علت و معلول، ایجاد احساس سیری می‌کند. اما میان سیری و مراجعه به کارفرما رابطه‌ی جبری نیست؛ ولی دستگاه ادراکی، که تابعی از ساختمان طبیعی ماست، چون میان غذا و سیری، «باید»ی جبری تمیز می‌دهد، از روی آن ملازمه حقیقی، بایندی اعتباری (لزوم مراجعه به کارفرما) می‌سازد تا به احساس درونی خود که خواهان سیری است، پاسخ مساعد دهد.

بنابراین، در صورت پذیرش این مطلب، ثابت شده است که باید به آن «باید» عمل کرد. به سخن دیگر، بایدهایی که از مقتضای ساختمان طبیعی مایه می‌گیرند،

بایدها و حکم‌هایی طبیعی و فطری‌اند که سند جایز و واجب بودن خود را بدون نیاز به هیچ برهان، بر دوش خود حمل می‌کنند؛ یعنی وقتی مشخص شد حکمی فطری است، دیگر نمی‌توان از خوبی و بدی آن پرسش کرد؛ زیرا هر حکم فطری، خودبه‌خود خوب است.^{۳۲}

ذات انسان یک واقعیت پویا و متحول است و «نیاز»، کلید درک این پویایی است. در طول تاریخ، همواره نیازهای تازه‌ای در زندگی انسان مطرح می‌شود. این نیازهای تازه، اقدامات و افعال تازه‌ای می‌طلبد و برای ارضای این نیازها شکل وضعیت اجتماعی انسان اجتناب‌ناپذیر است. درک تغییرهای متقابل نیازها و اوضاع و شرایط زندگی، راه را برای فهم چگونگی تحول ذات انسان باز می‌کند؛ زیرا انسان نیازها و خواسته‌هایی دارد و این نیازها، «بایدآفرین» می‌باشند. هر باید، معلول اقتضای قوای فعال طبیعی و تکوینی انسان می‌باشد. بدیهی است که هر گونه کار و فعالیت، مشروط به زنده بودن است. پس برای موجود زنده، کاری که بتواند به وسیله آن حیات خود را حفظ کند، باید بر هر کار دیگری مقدم باشد؛ زیرا اگر افعالی که برای حفظ حیات انجام می‌شود مقدم به سایر افعال نباشد، در این صورت، ادامه کار مستلزم از دست دادن زندگی است. پس علم اخلاق باید به این واقعیت طبیعی - که خارج از حوزه اخلاق به دست آمده است - توجه کند که برخاسته از اصل حیات است. انسان برترین موجود زنده است، اما حیات او تابع اصول کلی زندگی مشترک بین موجودات زنده است. صیانت ذات، ابتدایی‌ترین اصل حیات است که حتی خیرخواهی و نوع‌دوستی بر آن متکی است؛ زیرا تا انسان خود موجود نباشد، نمی‌تواند نوع‌دوست باشد؛ اما صیانت ذات فقط از طریق سایر تمایلات ارضا می‌شود. پس حفظ حیات، مشروط به ارضا تمایلات است.^{۳۳}

نیازها از شرایط وجودی انسان سرچشمه می‌گیرند؛ سیطره نیازها بر زندگی انسان به قدری پیچیده و متنوع است که شاید نتوان زمانی را فرض کرد که انسان در مدت کوتاهی از ارضای کامل برخوردار باشد. با توجه به تشخیص عمیق‌ترین نیازهای آدمی از طریق برخی مطالعات روان‌شناسی، می‌توان به قواعد اخلاقی رسید. بنابراین، می‌باید قواعدی بر رفتار ما حاکم باشد که نیازهای عمیق ما را برآورده سازد؛ نمی‌توانیم قراردادهایی ببندیم که نیازهایی را که در روان‌شناسی تشخیص داده می‌شوند، برآورده نکنند. برای مثال، نمی‌توانیم قرارداد کنیم قاعده مناسب‌های جمعی بر پایه دروغ بنا شود؛ زیرا یکی از نیازهای اساسی آدمی، نیاز به احساس امنیت است و این نیاز با قرار داد مزبور برآورده نمی‌شود.

خلاصه نظریه

- انسان بخشی از طبیعت است که تنها قوانین حاکم بر جنبه زیستی او را می‌توان شناخت.
- انسان به منزله یک موجود (طبیعی) مورد مطالعه قرار می‌گیرد.
- پژوهش‌ها نشان می‌دهد که انسان انباشته از نیازهاست.
- نیاز، یک حس درونی است که دارای رتبه‌های متنوعی از نیاز جسمی تا نیازهای روانی می‌باشد.
- نیازهای اساسی با ترجیحات یا سایر حالات روان‌شناختی فرد تعیین نمی‌شوند.
- اگر فرد نیاز اساسی به چیزی داشته باشد، آن‌گاه به منظور کسب و حفظ آن، برای خویشتن دلیلی دارد.

- باید قواعدی بر رفتار ما حاکم باشد که نیازهای عمیق ما را برآورده کند.
- با توجه به تشخیص عمیق‌ترین نیازهای آدمی، می‌توان به قواعد اخلاقی رسید.
- ذات انسان یک واقعیت متحول است و «نیاز»، کلید درک این پویایی است.

- افزون بر اینکه بقای انسان مشروط به وجود نیازهاست، همین نیازها عامل اصلی در تعیین رفتار او هستند.

- اهمیت و تقدم رفتارها، به ماهیت و نوع نیاز برانگیزاننده رفتار بستگی دارد.
 - نیازهای طبیعی، برای اینکه ارضا شوند، «بایدهایی» را به وجود می‌آورند.
 - هر باید، معلول اقتضای قوای فعال طبیعی و تکوینی انسان است.
 - این بایدها و حکم‌ها طبیعی و فطری‌اند. از این روی، واجب‌الاجرا می‌باشند.
 - تمایل به خیر خاص، خود مترتب یا مبتنی بر وجود تمایلات بنیادی‌تر به غذا، شهرت، آمیزش جنسی و غیره است. اگر هیچ یک از این «شهوتهای اولیه» در ما نباشد، خیری نخواهد بود تا به آن علاقه‌مند باشیم. بهرورزی ما ارضای این تمایلات است.

- «ارضای نیاز»، هدف نهایی هرگونه فعالیت و «محرک» بنیادی در هر فرد است.
 - از آنجا که علوم جدید همان ظواهر و پدیده‌های قابل مطالعه را بررسی می‌کند، نتیجه این مطالعات، پایه اصلی علم اخلاق است.
 - علم اخلاق باید به این واقعیت طبیعی که از خارج از حوزه اخلاق به دست آمده است توجه کند که برخاسته از اصل حیات است.

نکته‌های قابل تأمل

۱. اشکال عمده‌ای که برخی بر این نظریه وارد ساخته‌اند این است که این دیدگاه نمی‌تواند نافی نسبی‌گرایی باشد. برای مثال، نیاز همگانی به غذا، به جای اینکه مستلزم اصول اخلاقی فراگیری باشد، می‌تواند طیفی از اصول اخلاقی را پدیدار سازد که هیچ‌کدام از مقبولیت فراشمولی برخوردار نیست. حتی اگر نیازهای فراشمول، به نوعی ارزش‌های فراشمولی را پدیدار سازد، ارزش‌های کلی و فراشمول هنجارهای مطلق را اثبات نمی‌کند و آنچه نسبی‌گرایی را رد می‌کند،

هنجارهای اخلاقی مطلق است، نه توافق فراگیری درباره یک هنجار؛ برای نمونه، چه بسا جوامع یک هنجار اخلاقی مرتبط با یک نیاز اساسی - مانند «غذا دادن به گرسنگان خوب است»- را پذیرفته باشند، ولی این براساس توافق‌های هر جامعه‌ای مستقل از دیگری صورت پذیرفته باشد.

۲. اشکال دیگر آن است که این نظریه، راه‌حلی علمی برای تعیین نیازهای واقعی و اساسی ارائه نمی‌کند.

۳. هر میل و نیازی بدین دلیل که هست، ایجاب نمی‌کند که باید اعمال گردد. آیا اعمال شهوت به هر اندازه که دل می‌خواهد مجاز است؟ حس خودخواهی، جاه‌طلبی، رقیب‌ناپسندی و... باید اعمال و اجرا گردند؟

۴. بحث درباره اینکه کدام نیاز طبیعی است، یک مسئله اساسی است. ملاک طبیعی بودن یک نیاز چیست؟ چگونه می‌توان نیازهای واقعی را از نیازهای کاذب جدا کرد؟ ابتدا خوبی چیزی پذیرفته می‌شود و سپس طبیعی بودن آن مقبول می‌افتد یا به عکس، همین که نیازی طبیعی شناخته شد، خوب است؟

۵. گفته شد «بایدهایی» که از مقتضای ارضای نیازهای طبیعی ما مایه می‌گیرند، بایدها و حکم‌هایی طبیعی و فطری‌اند که به هیچ برهانی نیاز ندارند. در اینجا با دو مشکل روبه‌رو هستیم: اول: حتی اگر فرض کنیم مقتضای ارضای طبیعی خود را به دست آورده باشیم، باز هم جای این پرسش هست که چرا باید به این مقتضا عمل کرد؟

دوم: از این دشوارتر، مسئله یافتن احکام فطری است. واقعاً چگونه و بر اساس چه معیاری می‌توان گفت حکمی فطری هست یا نه؟ به ویژه آن‌گاه که بدانیم تحولات دائمی جهانی و روانی نیازهایی جدید و حتی کاذب می‌سازد. تشخیص اینکه چه نیازی اساسی است و چه نیازی اساسی نیست و ارضای کدام نیازها را باید در نظر گرفت و کدام نیازها را نباید ارضا کرد، کاری بسیار دشوار است.

۶. باید توجه داشت که هیچ گاه خود واقعیت خارجی نیست که نوع انتخاب را معین می‌کند؛ انتخاب‌های اخلاقی ما ناظر به ساختمان طبیعی ما و درباره آنها هستند، اما مستقیماً از آنها نشئت نمی‌گیرند و ریشه آنها در جای دیگر است. هیچ‌گاه از طبیعت، به فضیلت راهی نیست. نمی‌توان از بودن چیزی به انتخاب آن پل زد، و به درستی گفته شده است که «باید» را برحسب هیچ واقعیت فیزیکی نمی‌توان تفسیر کرد.

۷. اگر شخصی تصمیم گرفته باشد با خوردن سم به زندگی خود خاتمه دهد، آیا نیاز به سم داشتن در این شرایط، توجیه اخلاقی استفاده از سم را می‌دهد؟
 ۸. آیا افرادی که نیازهای اساسی خود را نادیده می‌گیرند، مانند آتش‌نشانی که خود را در آتش می‌افکند تا حریق را خاموش کند، رفتاری غیراخلاقی انجام داده است؟

۹. اگر عمل به حکم طبیعی بودن نیازها را واجب بینداریم، می‌توانیم هر عملی را مجاز بشماریم. حال آنکه وجود نیاز جنسی در زن و مرد (به منزله یک نیاز طبیعی)، خودبه‌خود معین نمی‌کند که این نیاز را فقط باید از راه ازدواج ارضا کرد و لواط و زنا نارواست.

۱۰. با نگاهی دقیق و ژرف به مسئله، در می‌یابیم که نظریه نیازها برگشت به همان نظریه سرشت انسانی و طبیعت‌گرایی است؛ یعنی سرشت انسان و یا طبیعت است که خوب و بد را مشخص می‌کند. چون نیازها وجود دارند، از آنها «باید» درست می‌شود.

۱۱. به‌راستی اگر سرشت روانی ما به‌گونه‌ای است که تنها و تنها، نیازها می‌توانند مرکز انگیزش - اعم از انگیزش اخلاقی یا غیر آن - باشند. در این صورت جایگاه اختیار کجاست؟

نتیجه‌گیری

انسان انباشته از نیازهایی است که بقای زندگی‌اش مشروط به ارضای آنها است. این نیازها در ایجاد رفتارها و روابط انسانی نقش مهمی دارند به گونه‌ای که بدون توجه به آنها، نمی‌توان احکام اخلاقی صادر کرد. با وجود این، نیازها مبین همه رفتارهای انسان نبوده و یگانه عامل انگیزش رفتار محسوب نمی‌شوند؛ زیرا نیاز نوعی نداشتن و کمبود است. آنچه می‌تواند عامل فعالیت انسان بوده و نیروی انگیزش داشته باشد احساس نیاز است. وقتی انسان چیزی را در خود احساس نیاز کرد و دانست که داشتن آن در بقای او نقش دارد یا نوعی ارزش محسوب می‌شود، در جهت نیل به آن تلاش می‌کند. بنابراین در مورد اینکه نیازها و امیال غریزی، موجب و موجد احکام اخلاقی‌اند، توجه به دشواری‌هایی که این دیدگاه ایجاد می‌کند کافی است تا تجدید نظر در آن را روا دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدعلی شمالی، «پایه‌های اخلاق»، معرفت فلسفی، ش ۱۷، ص ۲۱۹.
۲. هولز رابرت ال، مبانی فلسفه اخلاق، ترجمه مسعود علیا، ص ۲۶.
۳. جان مارشال ریو، انگیزش و هیجان، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ص ۳۰.
۴. همان، ص ۳۲.
۵. سیدعلی علوی، توفیق طلبی در تمدن ایران اسلامی، ص ۱۸.
۶. محمد پارسا، بنیادهای روانشناسی، ص ۲۱۸.

7. drive
8. woodworth
9. Kannan
10. Homeostasis

۱۱. سیدعلی علوی، توفیق طلبی در تمدن ایران اسلامی، ص ۲۱.
۱۲. محمد پارسا، بنیادهای روانشناسی، ص ۲۱۹.

13. Need
14. Motive
15. Want
16. Desir
17. H.A.Murray

۱۸. گروهی از اساتید، مقاله‌هایی درباره مبانی رفتار سازمانی، ص ۵۸.

۱۹. براندن ناتانیل، روان شناسی عزت نفس، ترجمه مهدی قراچه داغی، ص ۴۱.

20. Abraham-Maslow

21. Clyton Alderfer

22. Existence

23. Relatedeness

24. Growth

25. Henry Murray

۲۶. محمدصادق شجاعی، «نظریه نیازهای معنوی از دیدگاه اسلام»، مطالعات اسلام و روانشناسی، ش ۱، ص ۹۱.

27. Erich Fromm

۲۸. دو آن شولتز، روان شناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل، ص ۸۱.

۲۹. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ص ۱۸۴.

30. Phillip Riph

31. Psychological Man

۳۲. عبدالکریم سروش، دانش و ارزش، ص ۲۴۰-۲۳۹.

۳۳. منوچهر صانعی دره بیدی، فلسفه اخلاق و مبانی رفتار، ص ۳۳۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- پارسا، محمد، *بنیادهای روانشناسی*، تهران، سخن، ۱۳۷۸.
- رابرت ال، هولز، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه مسعود علیا، محل نشر تهران، ققنوس، چ سوم، ۱۳۸۵.
- سروش، عبدالکریم، *دانش و ارزش*، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۲.
- شجاعی، محمدصادق، «نظریه نیازهای معنوی از دیدگاه اسلام»، *مطالعات اسلام و روانشناسی*، ش ۱، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷ - ۸۷.
- شمالی، محمدعلی، «پایه‌های اخلاق»، *معرفت فلسفی*، ش ۱۷، پاییز ۱۳۸۶، ص ۲۱۹ - ۲۶۲.
- شولتز، دو آن، *روان‌شناسی کمال*، ترجمه گیتی خوشدل، تهران، نشر نو، چ پنجم، ۱۳۶۷.
- علوی، سیدعلیب، *توفیق طلبی در تمدن ایران اسلامی*، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
- صانعی دره‌بیدی، منوچهر، *فلسفه اخلاق و مبانی رفتار*، تهران، سروش، ۱۳۷۷.
- مارشال ریو، جان، *انگیزش و هیجان*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران، ویرایش، چ چهارم، ۱۳۸۱.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، (اسم کتاب ختم نبوت) تهران، صدرا، ۱۳۸۲، ج ۳.
- گروهی از اساتید، *مقاله‌هایی درباره مبانی رفتار سازمانی*، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۰.
- ناتانیل، براندن، *روان‌شناسی عزت نفس*، ترجمه مهدی قراچه داغی، تهران، نخستین، ۱۳۸۰.